

نامه ای به بهشت

نامه منتشر نشده استاد علی صفایی حائری (ره) به شهید اصغر عسگری

بسمه تعالی

ای مهربان!

تو چقدر روشن شهادت دادی که آدم آنگونه می میرد که زندگی کرده است. آن ها که در کنار رنج ها راحت هستند و همراه عسرت، در یسار و راحتی هستند، ناچار راحت می روند و در میان دود و خون و آتش، درخت شهادتشان بار زندگی می آورد.

ای مهربان!

اگر فاصله تولد تا مرگ یک عمر است، و اگر فاصله طلوع تا غروب، یک روز است، تو حساب کن، تو برای ما بگو که فاصله طلوع تا طلوع و تولد تا تولد چیست؟ و چقدر است؟

اگر عمر ما یک برش و یک مقطع از حیات و زندگی باشد چون که غروب و مرگمان در برابر است، پس عمر تو ناچار استمرار زندگی، و تولدی مستمر و حیاتی در حضور و حضوری مرزوق است.

آیا ما که مرده ها را انتخاب کرده ایم با شمایی که حی قیوم را خواستید، برابریم؟

اگر زندگی انسان در انتخاب اوست پس شما حیات را انتخاب کردید.

آن ها که حی قیوم را انتخاب کرده اند، زنده اند اگر چه بی نفس باشند و ما که به مرده ها و میرنده ها پیوند زده ایم، مرده ایم هر چند که خرناسه سر دهیم و دهان بجنابیم و کثافت پاشیم.

ما آن وقت ها که تازه به بلوغ رسیده بودیم و می خواستیم در برابر مشکل مرگ و دیوار زندگی جوابی و توجیهی دست و پا کنیم، می گفتیم مرگ آغاز است نه پایان و می گفتیم ابتداء است نه انتها و شروع است نه خاتمه و تمامیت است، نه تمام شدن.

ولی بعدها شنیدیم که «سحره» و جادوگران وابسته به فرعون که تا لحظه ای پیش طالب پاداش فرعون و راضی به قرب و جوار او بودند و دستها را بر گردن بسته بودند، با دیداری از قدرت و عزت حق به قرب او روی آوردند، «و القی السحره ساجدین»، که سجود، قرب است و بعد از هر رکوعی این دو قرب در دنیا و آخرت هست...

و شنیدیم که همین مکتب نرفته ها چگونه در برابر تهدید فرعون که دست و پای آن ها را می برید و مرگ پنهان را به گردنشان می بست سرفراز و یله ایستادند و گفتند: «فاقص ما انت قاض»، بکن آن چه می توانی که تو فقط در همین محدودها دست و پا می جنبانی و ما روی به کسی آوردیم که می تواند بر گذشته و آینده حکم کند و در سرتاسر حیات مستمر ما مرهم زخم های کفر و شرک ما و جبران کسری های ما و غافر خطایای ما باشد.

و ما شنیدیم که این راه افتاده ها چگونه در برابر تهدید فریاد کردند «لا خیر انا الی ربنا منقلبون». مرگ نه تنها ابتداء، که انقلاب است. و جهش است و یک حرکت بالاتر است.

و بعدها شنیدیم که خدا مرگ را مخلوق و جلوتر از زندگی مطرح می کند: «خلق الموت و الحیوة...».

و اکنون تو ای مهربان! حساب کن که فاصله تولد تا تولد چیست؟

راستی که باید فاصله را میان تولد و فنا اندازه گرفت، نه تولد تا تولدی دیگر. این دو تقاطع ندارند و فاصله ندارند. استمرار است. و دنیا و آخرت است. و تداوم است.

ای عزیز! تو شهادت دادی که آدم آنگونه می میرد که زندگی کرده است. آن ها که راحت زندگی می کنند و در میان رنج ها و همراه عسرت، در یسار و راحت هستند، ناچار راحت می میرند و در میان دود و خون و آتش، درخت شهادتشان بار زندگی می آورد.

ای خوب! ای مهربان! تو سبکبار بودن و سبکبار رفتن و راحت زندگی کردن و راحت تر پریدن را تجربه کردی و در این تجربه موفق، حاجتی شدی برای آن ها که در راحتی های زندگی در رنجند و در بهار زندگی شان ترس پاییز دارند و در تابستانشان آوار زمستان می بارد.

یادم نمی رود که با دوست دیگری که آن هم شهادت را تجربه کرد به قم سر کشیدید و با تامل و دقت هجرت کردید و با راحتی رنج ها را لاجرمه سر کشیدید و با صفا از آن چه که در دست هاتان بود گذشتید و تا امروز آموزگار صفا و وفا و مالک خاطره ها و انس دوستانی شدید که از موی سر تا پشت گوش تا چای افطار و غذای سحر و دعای کمیل و مکارم و ذکر مصیبت و شوخی و مزاحشان، شما را تداعی می کند و مثل یک چراغ بالبخند گرم در چشمشمان می نشینی و مثل نسیم برایشان زمزمه می کنی...

اگرچه رنج و محرومیت و فقر در کنار ثروت را به تن خریدی و پوست های تاول زده ات را با دست های مهربان و خنده های ملایمت پوشاندی، ولی پوشش مغفرت و رضوان حق بر تو مبارک باد که آن چه در راه او رفته همان به دست آمده، که «عندک مما فات خلف و لما فسد صلاح».

در حضور مهربان خدا هر فوتی و هر از دست دادنی جایگزین دارد و هر گندی و فسادی جبران و صلاح می پذیرد.

ما رویش سبز تو را همیشه شاهد بودیم و شکوفایی بیشتر تو را در این سه ساله شاگرد بودیم و این جهش سرخ تو را منتظر... که وسعت سینه تو تنگی دنیا را نمی‌تایید و بی‌باکی و اشتیاق و انس به مرگ، حالت طبیعی دل‌هایی است که رویدن را از ریشه‌ها توقع داشته‌اند.

حالت‌ها در برابر مرگ گوناگون است.

گاهی ترس است با توجیه بی‌باری و بی‌کاری و دست‌های خالی و پشت‌های سنگین و با بیابان ابودر، که از خرابه وحشت داریم و به آبادان دل بسته ایم. (۱)

و با این تحلیل، که مبهم ترسناک است.

ولی حقیقت این است که مرگ را نشناخته ایم و راحت زندگی نکرده ایم که راحت بمیریم. و گرنه چهل سال دیگر هم دست‌های ما بار و برگی ندارد و کوله‌بار ما از حجم سرشار گناه و غفلت و حسرت تلنبار.

و گرنه می‌توانستیم توشه برداریم و دنیا را با خود ببریم و می‌توانستیم که دنیا را بکاریم و زیاد کنیم.

و گرنه می‌توانستیم به فضل حق امیدوار باشیم و ابهام ترسناک کارهامان را با کرامت او به روشنی امید بکشانیم و حتی به درازای دست‌های طمع از ابر عنایت او باران بخواهیم.

این حالت ترس است و این هم توجیه‌های گوناگون، و گاهی هم حالت، حالت نفرت است. چون مرگ مزاحم زندگی و آرزوها و کارها و برنامه‌های ماست. خط مرگ، زندگی ما را می‌برد و این تقاطع، نفرت انگیز است. مگر آنکه به حیات محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) روی بیاوریم و مرگ ما ادامه زندگی ما باشد که اگر مرگ نیاید، زندگی در بن بست بنشیند و ملال آور شود.

و اگر این حیات محمدی به ما ارزانی شد آن وقت به تعبیر امیرالمومنین سه حالت بی‌باکی و انس و اشتیاق به مرگ در ما شعله می‌کشد.

علی (علیه السلام) می‌فرماید: «ما ابالیءاً موت وقع علیّ ام وقعت علی الموت». می‌فرماید: من بی‌باکم، می‌خواهد مرگ بر من داخل شود و یا من بر مرگ فرود آیم، من همیشه آماده‌ام. در حالی که خوب‌های ما آن وقت که وصیت می‌کنند و به جبهه می‌روند آماده شهادت هستند، اما اگر سالم بازگشتند و در شب عروسی و هنگام نشاط زندگی با پیک مرگ روبرو شدند، یکه می‌خورند و آمادگی ندارند، و بی‌باک نیستند چون مرگ زندگی آن‌ها را می‌برد و تقاطع مرگ و زندگی اگر نفرت بار نباشد، حیرت‌زاهست.

و این حالت تا آن‌جا می‌رسد که علی می‌فرماید: «والله انّ ابن ابطالب آنس بالموت من الطفل بندی امّه». به خدا علی به مرگ از کودک به پستان مادر مانوس تر است. که رزق و انس و سرگرمی علی در مرگ است.

و باز به آن جا می رسد که علی درباره متقین در خطبه همام می گوید: «لولا الأجال التي كتب الله عليهم لما استقرّ ارواحهم في ابدانهم...» اگر سرپوش مرگ نبود آن ها یک لحظه در این فشار متراکم قرار نمی گرفتند. دنیا برای کسانی که باز نشده اند گشاد است و بهشت است اما آن ها که گسترش روح و وسعت قلب را به دست آوردند دیگر در این پوسته تنگ نمی گنجند. و با انس مرگ به اشتیاق و طلب می رسند. «الهي حيب اليّ لقاءك و احب لقاءي...»

و می خواهند که دل آن ها «مشتاقه الي فرحه لقاءك» باشد. و اشتیاق به شادی دیدار را می خواهند.

آن چه باید با تاکید مطرح کنم این نکته است که تمامی این انس و اشتیاق به مرگ و تمامی این حالت ها، زندگی ساز است.

به عکس آن چه شماتت می کنند که توجه زیاد به مرگ، زندگی را به قبرستان ها پیوند می زند و مرگ، تمامی زندگی را زیر پوشش می گیرد، به عکس این شماتت، کسی که می خواهد برود، آماده می شود و استعداد مرگ در سازندگی خودش و در برنامه های عملیش و در رابطه با جامعه و در رابطه با نسل های بعد جلوه خواهد کرد.

کسی که می خواهد هشتاد سال عمرش را در بهار بیستم عمرش جشن بگیرد، تمامی این بار را در همین فرصت تنظیم و تقسیم می کند و خط پس از خودش را محکم می کند و نسل بعد را که او امانتدار آن ها هم هست در نظر می آورد.

انس به مرگ زندگی ساز است. و استعداد و آماده باش مرگ، روح و عمل خودت و زندگی و حیات جامعه و نسل های بعد را زیر پوشش می برد.

تو که شور مرگ داری باید تولید و تناسل را و زایمان و نگهداری مولود هایت را و تربیت و تهذیب آن ها را در نظر داشته باشی و امانت ها را به امانت داران دیگر سپرده باشی که این دعای امام سجاد (علیه السلام) است که در این ماهها و روزهای آخر زیاد می خواندی: «اللهم ارزقني التجافي عن دارالغرور و الانابة الي دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت».

آن ها که از فریب دنیا به رهایی و تجافی و پهلو تهی کردن روی آوردند و به دار خلود دل بستند، آن ها برای مرگ آماده می شوند و پیش از، از دست رفتن فرصت ها کمر ها را می بندند و با شتاب گام بر میدارند که فرصت تنگ است و سبک بار می شوند تا برسند که این فریاد مولا است: « ايها الناس تودی فيکم بالرحيل تخففوا رحمکم الله تلتحقوا...». بانگ رحیل برخاسته و جرس فریاد می دارد که برنديد محمل ها. باید سبک بار شد تا رسید و به کاروان ملحق شد و گرنه این بار سنگین و این گرداب و این موج های مزاحم و این جلوه های جلوگیر فرصتی باقی نخواهند گذاشت...

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

۱) از ابوذر می پرسند چرا از آخرت گریزانیم و به دنیا دل بسته ایم؟ می گوید: شما دنیا را آباد کرده اید و آخرت را از یاد برده اید. هیچ کس از آبادی به خرابی روی نمی آورد.